

تاریخ دریافت: ۹۹/۰۲/۰۱

تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۴/۲۰

(صفحه ۱۶۷-۱۹۶)

بررسی تطبیقی تأثیر متقابل واژه‌ها و ریشه‌های مشترک زبان فارسی، هندی و اردو (روابط فرهنگی - تاریخی و زبانی)

دکتر نصرالله پورمحمدی املشی* - دکتر مریم غفوریان**

چکیده

بخشی قابل توجه از واژه‌های هندی (سانسکریت) و زبان میانجی اردو با زبان فارسی، مشترک و هم‌ریشه است. وجود بسامد بسیار واژه‌های فارسی در زبان‌های هندی و اردو، استعمال اصطلاحات علمی و ادبی در زبان اردو و روابط و تعاملات تنگاتنگ سرزمین‌های ایران و هند در طول تاریخ، شاهدی بر این مدعا است؛ به خصوص اینکه زبان و ادبیات فارسی در زمان تیموریان و مغولان ایران و هند از چنان حرکت و اقتداری برخوردار گردید که کلیه گزارش‌ها و مکاتبات حکومتی هند می‌بایست در کنار زبان بومی هند به فارسی نوشته می‌شد و شاعران هندی عهد تیموری در هندوستان غالباً دو زبانه بودند. همین امر سبب تشویق بومیان شبه‌قاره به فراگیری زبان فارسی گردید و به گواهی شواهد تاریخی، لغات فارسی در اغلب این نقاط، هماهنگ و هم‌رنگ واژه‌های بومی هندی شدند.

Pooramlashi@yahoo.com

* دانشیار دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره).

** دکترای زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، قزوین (نویسنده مسئول).

ghaforyanm@yahoo.com

از اهداف و ضرورت‌های این پژوهش نشان دادن ریشه‌های واژگانی مشترک دو زبان، افزایش، کاهش و تغییر معنای آن‌ها در سیر تحول از فارسی باستان و سانسکریت به فارسی جدید و نیز نحوه تولید آوا و تلفظ و علت تفاوت‌هاست که در امر آموزش زبان فارسی اثرگذار است و از بعد دیگر می‌تواند نمایانگر تعامل و روابط تاریخی - فرهنگی و زبانی این دو سرزمین از گذشته تا کنون باشد.

کلیدواژه‌ها: ریشه مشترک، فارسی، سانسکریت، آموزش، تحول آوایی، تحول معنا.

مقدمه

مناسبات فرهنگی - ادبی و تاریخی ایران و شبه‌قاره هند

ادبیات از گنجینه‌های بسیار مهم فرهنگی هر جامعه به حساب می‌آید که می‌تواند پیوندی بین زبان و فرهنگ آن جامعه باشد. در واقع زبان از ادبیات ناگسستنی است و پیوند این دو از ضروری‌ترین ابزارهای انتقال فرهنگ، آموزش و تعامل ایران و شبه‌قاره محسوب می‌شود. تفکیک دو مقوله «زبان» و «فرهنگ و ادبیات»، اگر نگوییم غیرممکن، قطعاً دشوار است؛ زیرا مرز زبان و ادبیات دقیقاً مشخص نیست. کارکرد زبان و ادبیات و رابطه دوسویه آن‌ها به عنوان ابزار و مواد آموزشی غیرقابل تفکیک و انکارناپذیر است.

اقوام آریایی ایران و هند، پس از استقرار در دو سرزمین، اساس دو تمدن و فرهنگ آریایی مجزا از هم ولی خویشاوند را در ایران و هند بنیاد نهادند. ریگ‌ودا و اوستا، قدیم‌ترین اثر دو قوم آریایی ایران و هند است و هر دو از یک زبان مادر مشتق شده و از نظر فکری، اجتماعی و فرهنگی به هم نزدیک است. اختلاف اصلی زبان اوستا و ریگ‌ودا فقط در برخی مشخصات معلوم لفظی است که آن دو را از یکدیگر جدا ساخته است و با استفاده از قوانین آوایی می‌توان قطعات و بندهای ریگ‌ودا را به شعر اوستایی تبدیل کرد. در واقع زبان اوستا و ریگ‌ودا دو گویش است که از یک زبان منشعب شده است. در بخش بررسی ریشه واژه‌های فارسی از اصل هند و ایرانی به این مهم بیشتر می‌پردازیم.

دو تیره آریایی قوم هند و ایرانی قبل از جدایی واجد یک فرهنگ و مذهب مشترک بودند که از طریق مقایسه وادها با اوستا می‌توان به صحت این سخن پی برد. ایرانیان در

کتاب ریگ‌ودا، «پرشوه^۱» یا «پارشویه^۲» و پس از آن «پاراسیکا^۳» نامیده شده‌اند. همچنین ایرانیان یاد میهن مشترک «ایران‌ویج^۴» را در اساطیر خود حفظ کردند. جاده ابریشم و تاریخ باستان مکرراً از روابط پررونق تجارتی بین هند و ایران گفت‌وگو می‌کند؛ اما در سده‌های بعد از اسلام و کوچ پارسیان به هند، اهمیت برجسته‌تری می‌یابد. موج حرکت کوچندگان در سده نهم و دهم (تیموریان - مغولان هند) نمود بیشتری یافت و گسترش فرهنگ ایرانی به اوج خود رسید و شبه‌قاره جایگاه بیان هنر و اندیشه پارسیان شد. در این بررسی، محدوده زمانی مورد نظر، متعلق به دوران باستان (از لحاظ ریشه مشترک واژه‌ها) و دوره اسلامی به‌ویژه دوره مغول و تیموری (به‌علت وام‌گیری واژه‌های فارسی در زبان هندی و بالعکس و شاعران دو زبانه این عصر در هند) است که در تاریخ روابط ایران و شبه‌قاره جایگاه ممتازی دارد (علامه فلسفی، ص ۱۹).

همچنین یکی از جنبه‌های جالب دادوستد زبانی علاوه بر وام‌گیری، دخالت زبانی میانجی است. رایج‌ترین فرایندی که در برخورد دو زبان رخ می‌دهد، مبادله عناصر واژگانی میان آنهاست؛ اما در هند، در زمان حکومت گورکانیان و مغولان، هندوان نیز به نوبه خود به فراگیری زبان حاکم همت گماشتند و به تدریج زبان مردم پایتخت، یعنی دهلی و حومه آن، با زبان فارسی ترکیب شد که در اثر این آمیختگی، زبان فارسی بر لغات هندی غلبه یافت.

با وجود اشتراک زبانی و مناسبات سیاسی و فرهنگی در دوران بعد به‌خصوص در نواحی سند و دکن و جنوب هندوستان، قریب هفتصد سال حاکمان ایرانی پارسی‌گوی حضور داشتند و با سلسله‌هایی با عنوان‌های بهمینان، قطب‌شاهیان، عادل‌شاهیان، بریدشاهیان، عمادشاهیان و آصف‌شاهیان حکومت می‌کردند و آنان نقش بسزایی در ترویج زبان فارسی داشتند. روابط فرهنگی هند و ایران در دوره‌های مختلف تاریخ بسیار استوار و محکم بوده است و در شبه‌قاره هند نیز ۶۰ درصد زبان اردو حاوی لغات و اصطلاحات فارسی است؛ لذا محققان می‌توانند با فراگیری این زبان، تاریخ، فرهنگ و اندیشه مشترک مردم ایران و شبه‌قاره را بهتر بشناسند. بنابراین بررسی نسخ خطی، تذکره‌ها و فرایند ترجمه به‌خصوص در حوزه موضوعات ادبیات فارسی در منطقه

1. Parasava.

2. Parasavya.

3. Parasika.

4. Eranvej.

شبه‌قاره، مهم‌ترین خدمت به تعامل فرهنگی و نیز تحکیم هویت ایرانی است. در واقع ابزار و عاملی در جهت گسترش روابط ایران و هند (در سطح بین‌الملل) است. زبان اردوی امروزی نیز در نتیجه اختلاط سه زبان فارسی، هندی و عربی برای برقراری ارتباط کلامی میان نظامیان این سرزمین شکل گرفت که در بخش پایانی مقاله بسامد این واژه‌ها را نشان می‌دهیم.

روش تحقیق

در تدوین این مقاله از نظریات دکتر ابوالقاسمی در کتاب تحول معنا بسیار بهره برده ایم و بخش زیر نیز نتیجه تطبیق تمامی واژه‌های هم‌ریشه فارسی، هندی و اردو با یکدیگر با یاری قواعد کتاب‌های ایشان است. به عبارت بهتر از تئوری‌های سیر تحول آوایی و واژگانی ابوالقاسمی در تمامی آثارشان بهره گرفته‌ایم. در مرحله بعدی، پس از جمع‌آوری داده‌ها، از روش ادبیات تطبیقی (مقایسه و تطبیق) با استفاده از یافته‌های تحقیقی خویش، اعم از استخراج واژه‌های مشترک فارسی و هندی، اشتراکات ریشه‌واژگانی و آوایی زبان‌های فارسی، اردو، هندی (سانسکریت) در پژوهش حاضر، به نتایج زیر رسیده ایم که به ترتیب توضیح می‌دهیم.

در بخش استخراج واژه‌های مشترک از لغت‌نامه دهخدا، فرهنگ فارسی معین و برهان قاطع استفاده شده و در بخشی از استخراج لغات فارسی متداول در زبان هندی علاوه بر دانشجویان هندی‌زبان از فرهنگ لغت *Adarsh hind shabd-kosh* که از معتبرترین واژه‌نامه‌های هندوستان است، فرهنگ اردو-فارسی از سید نصرالله سروش و... بهره گرفته‌ایم. واژه‌های مشترک هند و ایرانی را به سه بخش می‌توان تقسیم کرد: الف. واژه‌های مشترک از اصل هند و ایرانی. ب. واژه‌هایی که اصل هندی دارند و در دوران اخیر از هندی وارد فارسی شده‌اند. ج. واژه‌هایی که اصل فارسی یا عربی دارند و از طریق زبان فارسی در طی قرون پس از اسلام وارد هندی شده‌اند.

ریشه‌واژه‌های فارسی در زبان هندی

از آنجاکه زبان همواره در حال تحول تدریجی است، واژه‌های امروز یک زبان نیز با

واژه‌های دوره پیشین هم از لحاظ معنایی و هم از لحاظ ظاهری تفاوت دارد. ما در این بخش کوشیده‌ایم با توجه به واژه‌های بازمانده از زبان‌های کهن هم‌خانواده چون اوستایی، فارسی باستان، هندی باستان (سانسکریت)، فارسی میانه و... این سیر تحول را تا به فارسی امروز بررسی کنیم. در این امر از زبان هندی باستان بیش از دیگر زبان‌ها بهره برده‌ایم. کار عمده ما در این بخش، معرفی اصل و نسب واژگانی است که تاریخ و کاربرد آن‌ها از طریق فرهنگ‌های موجود فارسی در زبان‌های میانه و باستانی ایرانی قابل استخراج نیست. به همین دلیل ابتدا ریشه واژه‌های فارسی در زبان‌های باستانی و میانه را یافته، سپس ریشه فعلی واژه مزبور را معرفی می‌کنیم.

از آنجا که استوارترین کتابی که در ریشه‌شناسی نوشته شده، کتاب *Grundriss* پاول هرن است آن را محور این بخش قرار دادیم. کتاب هرن علی‌رغم نقد علمی هوبشمان همچنان کتابی استوار و قابل اتکاست. بنابراین در صورت بررسی واژه مورد نظرمان توسط هرن به شماره همان واژه در کتابش ارجاع داده‌ایم و اگر مطلب برگرفته از ترجمه کتاب هوبشمان بوده نیز به همان شماره مدخل ارجاع داده‌ایم. هر واژه به شکل فارسی نوشته و بر طبق فرهنگ فارسی معین واج‌نویسی شده است. در این ریشه‌یابی سعی کرده‌ایم ابتدا ریشه باستانی را ذکر کنیم و بعد به گونه باستانی و میانی توجه کنیم. گاهی نظیر واژه فارسی را در زبان‌های دیگر، اغلب در هندی باستان، یافته‌ایم. در این صورت ابتدا طبق قوانین تحول واجی در هر دوره، گونه ایرانی باستان را بازسازی کرده‌ایم و در صورت نبود گونه فارسی میانه با سایر زبان‌های میانه دیگر، گونه ایرانی میانه را بازسازی کرده‌ایم. در امر واج‌نویسی، تحول واج‌ها را در ادوار مختلف با استفاده از کتاب دستور تاریخی ابوالقاسمی و بررسی تحولات تاریخی اصوات زبان فارسی از مهری باقری آورده‌ایم و برای مقابله واج‌های ایرانی با هندی باستان از بخش فونولوژی کتاب جکسن^۱ استفاده کرده‌ایم. به پیش معنایی واژه‌ها هم توجه کرده‌ایم. واژه‌های امروز زبان فارسی با واژه‌های دوره پیشین، هم از لحاظ معنایی و هم از لحاظ ظاهری تفاوت دارد. بنابراین زبان‌های هم‌خانواده مثل فارسی باستان، میانه و بیش از همه زبان هندی باستان در این امر راه‌گشاست. چند نمونه‌ای به‌عنوان شاهد مثال می‌آوریم:

آب

ab /ا. «رنگ، درخشش» با توجه به گونه هندی باستان (ābhā) یعنی روشنی و از ریشه bhā (درخشیدن) (Tur.Inar.1142). واژه‌های آب و آفتاب قابل بررسی اند و گونه ایرانی میانه /Āb/ نیز عرضه می‌شود. هرن هم به این وجه اشتقاق نظر دارد (Horn.GNPE.3): آفتاب.

آزرم

Āzarm /ا. باستان. با توجه به گونه هندی باستان Ādara یعنی احترام (Tur.Inar.1142) می‌توان گونه ایران باستان Ādarama را بازسازی نمود. تبدیل واج Z به D می‌تواند دلیل شمالی بودن زبان یا گویش واسط به فارسی باشد. گونه فارسی میانه نیز āzarm «آزرم» و «احترام» است (مکنزی، ص ۴۸).

آستان

Ā-stāna (Tur.GNPET.25) /ا. «درگاه» هرن اشتقاق فارسی باستان. /āstān/ (جایگاه) از ریشه dAvasthāna ولی با توجه به گونه هندی باستان Sthā «ایستادن» (Tur.Inar. 873). می‌توان گونه ایران باستان ā vastāna را بازسازی نمود، گونه ایرانی میانه Āstān نیز عرضه می‌شود.

آغالیدن

/āyālidan/ مص. «خیساندن» با توجه به ریشه هندی باستان Ghr «چکیدن» (Tur.inar.1058) گونه ایران باستان Āgārayati بازسازی می‌شود. هرن نیز به این اشتقاق نظر دارد (Horn.gnpe.36).

در فارسی میانه از این ریشه مصدر ماضی آغالیدن، آغاریدن یا آغاشتن Āyistag (مکنزی، ص ۳۴) است که به فارسی آغازی رسیده است.

آمرزیدن

/āmorzidan/ مص. هرن، ضمن اینکه این واژه را از ریشه هند باستان Marg «منزه کردن» می‌داند، احتمال اشتقاق Merazdāta را نیز ذکر می‌کند (horn.gnpt.49) ترنر با ذکر گونه فارسی میانه واژه «فراموش کردن» را نیز ذکر می‌کند. ریشه (Tur.inar.1265) گونه فارسی میانه āmurzidan و آمرزیدن (مکنزی، ص ۳۷).

النگو

/alangū/ ا. با توجه به صفت او. Anku.pəmma آراسته و دستبند، و گونه هند باستان و Anka و Ankusa جزء دوم این واژه به معنی دستبند روشن می‌شود و جزء اول آن احتمالاً از /alangū/ «دستبند» (Br.Aiwb.13) گونه Arda- و درخشش (kent.op.171) فارسی باستان است. می‌توان گونه ایرانی باستان Arda-anku را بازسازی کرد. احتمال دیگر اینکه با توجه به گونه Ar ای نقره، ممکن است «ال» از یکی از گویش‌های بلوچی یا زبان‌های همتراز با بلوچی به فارسی رسیده باشد. بدین ترتیب النگو به معنی دستبند نقره‌ای یا درخشان بوده است که با تحول معنایی به معنی دستبند به فارسی رسیده است.

بار

/bār/ ا. نوبت، پذیرش شاهانه. با توجه به گونه هند باستان Vāra- و زمان شخص، نوبت (Tur.inar.11547) و گونه فارسی bār، بار (= دفعه)، (مکنزی، ص ۱۹۱). دفعه و نوبت را با بار زدن به معنی بار دادن شاهانه یکی می‌انگارد.

باف

/Bāf/ با توجه به گونه هند. باستان vāpya «بافته شدن» از ریشه Vap «بافتن» (Tur.Inar. 1153). حالت مفعولی، Ya- بهتر نمایانده می‌شود؛ گونه ایران باستان Vāpya نیز بازسازی می‌شود؛ گونه ایرانی میانه Waf پسوند عرضه می‌شود.

بامداد

/Bāmdad/ ا. این واژه از دو قسمت تشکیل شده است. جزء اول آن را هرن گونه هند. باستان Bhāma- نور و فروغ می‌داند (هرن، هوبشمان، خالقی، اساسی، ص ۱۷۴). جزء دوم آن ریشه dā- و گونه او. dātay زمان، سن (Br.Arwb.727). گونه ایر. باستان. Bāma-dātuy بازسازی می‌شود که تحت اللفظی به معنی زمان روشنایی است. گونه فارسی میانه «بامداد» (مکنزی، ص ۵) رسیده است.

پالا

/Pālā/ «اسب یدک»: ز بهر جوان اسب و بالای خواست/ همان جامه خسرو آرای خواست. با توجه به صورت هند pala- «پشتیبان» (Tur.InAr.8125) می‌توان گونه ایران باستان pāra را بازسازی نمود. گونه ایرانی. میانه pālā نیز عرضه می‌شود. «بالا» گونه دیگر «پالا» است.

پلو

Polow/Polow/۱. «برنج آب‌پز» کاربرد این واژه به صورت پلاو قدیمی‌تر است. ظاهراً به سبب گرفتن آب جوشیده‌ی برنج به وسیله‌ی پالونه (صافی) این تسمیه صورت گرفته است. پلو یا پلاو هردو از مصدر پالودن مشتق شده‌اند. گونه‌ی Para-dāw-a ایر. با بازسازی می‌شود. پالونه، فالوده و... (ابوالقاسمی، ص ۴۰).

چابک

cabok/ص. «چالاک» با توجه به گونه‌ی هندی باستان Chapa «شخص جوان» (Tur.Inar-4979) گونه‌ی ایرانی باستان، گونه‌ی فارسی میانه بازسازی می‌شود.

الف) قواعد آوایی تحول واژه‌های مشترک فارسی و هندی هم‌ریشه از اصل هند و ایرانی
در این بخش به تحلیل دلایل و سیر تحول آوایی واژه‌های هم‌ریشه از فارسی باستان و سانسکریت به فارسی امروزی می‌پردازیم و ۲۴ نوع آن را با ذکر نمونه نشان می‌دهیم و در ادامه نمونه‌هایی از تغییر معنا یا تفاوت در کاربرد معانی با حفظ صورت نخست واژه یا ریشه‌ی اصلی و همچنین توسیع (گسترش معنایی) و تخصیص معانی (کاهش معنایی) را نشان می‌دهیم.
۱. قانون اختصار و قانون تبدیل: اگر «d» هند و ایرانی بین دو مصوت قرار بگیرد، در زبان فارسی دری تبدیل به «y» می‌شود. و واژه‌های پایانی نیز در این تحول حذف می‌شوند. pāda → pay (فارسی باستان) و در سانسکریت: Pāda. همچنین واژه «پایه»:
pāda → pāya (پایه).

همچنین به دلیل تحول آوایی از باستان به امروز در بسیاری از واژه‌ها با ریشه‌ی اوستایی و سانسکریت «d» تبدیل به «y» می‌شود؛ به عنوان مثال واژه «پی»: نشان پای باشد که نقش قدم است. در سانسکریت: padá به معنی: اثر پا؛ «پیاده»: در سانسکریت: padāti. padátika.

۲. تبدیل p به b: nap → nab (در پهلوی) → anapa همچنین واژه‌های آغازین هم در بسیاری از این واژه‌ها در سیر تحول از فارسی باستان و سانسکریت به فارسی میانه و دری حذف می‌شود. همچنین واژه «آب». در سانسکریت: áp و «تافتن»: در سانسکریت: tápati, tap (ریشه‌ی فارسی تاب و مصدر تاباندن نیز به نظر می‌آید از همین ریشه باشد).

۳. در فارسی باستان و اوستا فعلی برای ماضی نداشتیم؛ اما برای مضارع هشت ساخت داشته‌ایم. به همین دلیل از صفت مفعولی استفاده می‌کردند:

ریشه ضعیف کلمه + ماده ساز (ta) = صفت مفعولی: Krta + ta: krt + (am) Krta

ریشه ضعیف kr تبدیل به ریشه افزوده kar و در فارسی امروزی به ریشه بالانده kār تحول می‌یابد. و سپس t هند و ایرانی به d تبدیل می‌شود. قانون حذف واکه پایانی نیز صورت گرفته و خوشه صامت آغازین نیز شکسته می‌شود:

Krta_ kr_kār_ krda_ krd_ kard

۴. از نظر دستوری، واژه‌های هند و ایرانی در سیر تحول در فارسی وقتی به دوره فارسی میانه (پهلوی) می‌رسد، مانند واژه‌های باستان و سانسکریت، جنس تشبیه ندارد و پایانه‌ها (واکه‌های پایانی فاعلی و مفعولی آخر واژه) نیز از بین می‌رود و به جای آن نقش‌نماها رشد می‌کند.

۵. ē که همان کسره امروزی است در فارسی باستان «e» در فارسی میانه «ī» (ای) و در تحول آوایی به فارسی دری به کسره اضافه تبدیل می‌شود. قاعده: «e» کنار «a» قرار بگیرد، به «ī» تحول می‌یابد.

۶. «ē» مجهول در فارسی دری به «ی» تبدیل می‌شود: ešon: ایدون (ایدون) š: ذال معجمه.

۷. ذال معجمه هم از تحول از اوستا و هند باستان به پهلوی و امروز به دال تبدیل می‌شود. pas: پذ = پد. این (پد) همان حرف اضافه در فارسی میانه و باستان است: ارتشپذ، سپهپذ.

۸. تمام واکه‌های پایانی و آغازین فارسی باستان و اوستا و هندی باستان، وقتی به دوره فارسی جدید یا دری می‌رسد، حذف می‌شود؛ به‌عنوان مثال: Pāya_ pāy = pā , apac_ pac_ baz ,

۹. تبدیل «چ» و «ج» باستان و سانسکریت و میانه به «ز»: «زار»: نالان و گریان؛ و گریه کردن به سوز را نیز گفته‌اند (در سانسکریت ریشه jar, jār, jārati (خش خش کردن، صدا کردن). «زادن»: در سانسکریت ریشه j̄an, j̄yate در سانسکریت: jati «تولد»؛ «زانو»: در سانسکریت j̄ānu؛ «زود»: در سانسکریت j̄ūte؛ «زیان»: به‌معنی نقصان است. در سانسکریت: j̄yāna (ظلم).

۱۰. در نسخه‌های قدیمی می‌بینیم که از لحاظ نوشتاری «ک» به جای «گ» امروزی بوده و نویسهٔ «ا»، «او» تلفظ می‌شود. «ف» با «و» همیشه ابدال می‌شود. ذال معجمه به «د» بدل می‌شود. مثال: کلمه کورفیدکان = گرویدگان: معادل کلمهٔ (مؤمنون) است.

۱۱. چ (باستان فارسی و هندی) - ج - ژ - ز: سوچ: فارسی میانه (پهلوی): سوچ، سوژ: سوز (دری). بنابراین طبق قاعده «چ» هند و ایرانی در تحول از زبان هندی به فارسی نیز تبدیل به «ز» می‌شود؛ مثال: تحول واژه: باز - پاچ - اپاچ.

۱۲. «ژ» وقتی همنشین «چ» می‌شود به «خ» تبدیل می‌شود. تاژ - تاز - تاخت.

۱۳. «ز» وقتی همنشین «چ» می‌شود به «خ» تبدیل می‌شود: سوخت - سوز. suxt

→ Suz

۱۴. از تحولات آوایی دورهٔ باستان به دری اینکه جفت‌واکه‌های فارسی باستان تبدیل به تک‌واکه می‌شود:

دری	پهلوی (میانه)	جفت‌واکهٔ فارسی باستان
ā ī	e (ی) مجهول	Au/(ē) ea/(ē)

→ Deava (پهلوی - میانه) deva diva (هندی باستان و فارسی باستان) - برای مثال کلمهٔ دیو؛ سانسکریت: deva (خدا). دین: در اوستا: daena. دنا از مصدر اوستایی dā (شناختن و اندیشیدن) آمده که برابر است با ریشهٔ dhi در سانسکریت نام فرشته‌ای است که به محافظت قلم مأمور است.

۱۵. افتادگی مصوت آغازین در تحول از باستان: کلمهٔ «باز»، سیر تحول از باستان:

apač → bač → baz

۱۶. قاعدهٔ دیگر در سیر تحول از زبان فارسی باستان و سانسکریت به امروز، آن است که هرگاه D و Z بین دو واکه (مصوت) قرار بگیرد، به Y بدل می‌شود؛ به‌عنوان مثال: پا: در سانسکریت: pāda. زبان اردو: paou (قاعدهٔ حذف واکهٔ پایانی واژه) پا = (pae) فارسی امروز - (pāear) میانه - (Pāzar) صورت باستان واژه.

می: شراب انگور را گویند. در سانسکریت: mādhu, māda (شیرین، عسل). و در سیر تحول از فارسی باستان به دری: (می) mae - mau - mazu. واژهٔ را: حذف واکه پایانی: را = (رای) raday - rayay - ray

۱۷. ف (f) به راحتی به ب (b) بدل می‌شود: xaf - xab. در زبان فارسی بن ماضی از مضارع ساخته می‌شود. خور (بن مضارع) - خورد (بن ماضی). در دوره باستان «فعل ماضی» وجود نداشت. صفت مفعولی را از ریشه درست می‌کردند و همچنین صفت مفعولی را نیز مانند فعل صرف می‌کردند. همچنین واو معدوله در تحول آوایی به فارسی دری همان مصوت کوتاه (ء) است؛ مثال: تبدیل واو معدوله به (ء). xoft - واکه پایانی در تحول به پهلوی حذف می‌شود xaf + t -> xaf + ta -> xafna

۱۸. قاعده تبدیل t هند و اروپایی و هند و ایرانی به d در طی فرایند تحول از سانسکریت و اوستا به دری. برای مثال: آوند: مرکب از آب + وند؛ در اوستا: avant. درسانسکریت: âpovant؛ پدر: در سانسکریت pitár؛ چادر: در سانسکریت chatar (چتر شاه‌ی، درفش شاه‌ی)، chattra (چتر) از chad (پوشاندن). «چتر»: در سانسکریت: cahattra از ریشه chad (پوشاندن) + tra (پسوند فاعلی)، وسیله پوشاندن، حفاظت، چتر آفتابی، آفتاب‌گیر، chattarg: «خرد»: به معنی عقل. در سانسکریت: kratu. «دادن»: در سانسکریت: dádâti, dâ (دادن)؛ «داماد»: در سانسکریت jamâtar؛ «دندان»: dânta؛ «زود»: در سانسکریت jûta. «ستودن»: وصف نمودن و ستایش کردن. در سانسکریت: stari (بی حاصل، نا حاصلخیز)؛ «کندن»: در سانسکریت: khânati, khan؛ «مادر»: در سانسکریت mâtár. «مرد»: در مقابل زن، در سانسکریت: mârta؛ «صد»: در سانسکریت catá؛ «غداره»: قداره = کتاره، در سانسکریت: kathâra اردو kathâra، پیکان پهن بزرگ. بنابراین بدل شدن t هند و ایرانی و آریایی به d از دوره باستان به فارسی میانه و نو یکی از قواعدی است که در سیر تحول آوایی واژه‌ها چه از اوستایی به فارسی جدید و چه از سانسکریت به فارسی اتفاق افتاده است؛ به عنوان مثال:

Barati -> baradi -> bord (باستان): بردن. در سیر تحول به فارسی دری (bord) دو تحول صورت می‌گیرد: ۱. حذف واکه پایانی. ۲. شکست واکه یا خوشه صامت آغازین. از لحاظ ریشه‌شناسی هم اگر بخواهیم این سیر تحول را بررسی کنیم، قاعده شماره ۳ شامل آن می‌شود. همچنین امروزه واژه barati در زبان اردو کاربرد دارد و به معنی بردن (خواستگار، کسی که برای بردن عروس می‌آید) است؛ اما این مصدر به معنای «بردن» در زبان اردو وجود ندارد.

۱۹. دیدن: در سانسکریت: *dhāi*, *didhyè*. دید: بن مضارع (بین). دید: از ریشه «wen» باستان. سیر تحول آن از هندی به فارسی امروز: *deda* → *deda* → *deda*. در زبان اردو نیز «دیکه» به معنی «بین» و نشانه مصدر آن «نا» است؛ بنابراین «دیکه‌ها» مصدر اردو به معنی «دیدن» است و بن مضارع آن از ریشه دیگری «دیکها» *Daikha* به معنی «دید» فارسی است.

۲۰. یکی از دگرگونی‌های واک (واکه) از باستان به امروز، این بود که واکه‌های پایانی واژه‌های باستانی وقتی به فارسی دری منتقل می‌شود، ساقط می‌شود. باید بررسی شود که آیا خط باعث اسقاط این واکه‌ها در طی زمان شده یا به دلیل ویژگی خط پهلوی بوده است؛ به عنوان مثال واژه «پارسه» به صورت «پرسه» ضبط شده است. به نظر می‌آید چون این واژه باستانی است، بدون واکه ثبت شده و سپس در دوره دری به ما رسیده و این اختلاف آوا به دلیل همین سیر تحول از باستان به امروز است.

در فارسی دری واکه پایانی واژه ساقط می‌شود. *Parθava* → *parsava* → *parsa* → *pars*. در فارسی دری کلمه «پارس» یا «پرسو» یکی از معانی آن همین است که با کلمه «پرت» ما هم‌ریشه است و تحول آوا در آن صورت گرفته؛ پرت یعنی کنار، حاشیه. پارت هم از همین ریشه است. یکی از دقیق‌ترین معانی آن سینه اسب است و ایرانی‌ها «پرورنده اسب» بودند = پرس، پارس. و پارت از «پرت» است؛ به نظر می‌آید که پارتی‌ها در مشرق ایران و جای پرت بودند.

۲۱. قاعده دیگر در تحول از باستان و سانسکریت به تلفظ امروزی تبدیل حرف *L* (ل) به *R* (ر) است. برای مثال واژه «ربودن»: از (ربو + دن) در سانسکریت: *lôp*، (قدیم‌تر: *rôp*)؛ (شکستن، بستن، پیچیدن، غارت کردن، به یغما بردن). «روباه»: در سانسکریت: *lopâka*. همچنین قاعده شماره دو نیز در این واژه وجود دارد.

۲۲. در تحول آوایی «گ» جایگزین «و» سانسکریت می‌شود: گراز، گرازیدن، گرد، گرده، گراز، گرد، گزاردن.

۲۳. در تحول آوایی *v* تبدیل به *f* یا *b* یا *p* می‌شود؛ مثال: ناف: معروف است که سوراخ وسط شکم باشد. و وسط و میان هر چیز را نیز گویند. خفتن: در سانسکریت: *svap*، *svapti*؛ و خواب در سانسکریت: *svapti*. همچنین واژه‌های مشترک فارسی و هندی

مانند «باره»، «برزن»، «برک» و «سپید» از این دسته است.

۲۴. در تحول از فارسی باستان و سانسکریت «ز - ح» در دوره میانه به «چ و ج» و در نهایت به «ژ» بدل می‌شود؛ برای مثال: **اژدها**: به معنی اژدر است که مار بزرگ باشد. در اوستا: **azhi dahaka**. مرکب از **azhi** اوستایی (**ahi** سانسکریت، در پهلوی: **aj**, **azh**).

۲۵. هرگاه **xv** و **xh** کنار هم قرار بگیرد، **v** حذف می‌شود. مثال: **استخوان**: در پهلوی: **astaxvan** مأخوذ از **ast** اوستایی و **asthi** سانسکریت.

۲۶. هرگاه **bh** و **dh** کنار هم بیاید، **h** در تحول در فارسی حذف شده و تلفظ نمی‌شود. واژه‌هایی مانند بوم، بنگ، بیم، دادار، دان، دانه، دایه، دم و راز از این دسته است؛ به عنوان نمونه: «بوم»: به معنی سرزمین، در سانسکریت: **bhumi**؛ «بیم»: ترس و واهمه را گویند. در سانسکریت: **bhima**. «دانه»: در سانسکریت: **dhana** (دانه، گندم و برنج).

۲۷. برخی از واژه‌ها نیز در تحول معنایی از سانسکریت و فارسی میانه (پهلوی)، «y» به «ج» تبدیل می‌شوند. مانند جشن، جوان، جستن، جوشیدن؛ مثلاً: «جشن» شادی و عیش و کامرانی و مجلس نشاط و مهمانی و به معنی عید هم هست. اوستایی: **yasna** و سانسکریت **yajna** و در پهلوی: **yazashn** به معنی پرستیدن و ستودن. «جوان»: در سانسکریت **yuvan**. «جوشیدن»: در سانسکریت **yush - yushan**.

۲۸. تبدیل صامت «ک» به «خ» در برخی واژه‌ها یا بدل شدن «ک» به «ق» در طول زمان، یکی دیگر از تحولات آوایی واژه‌های مشترک دو زبان فارسی و هندی است. مثال تبدیل **خ ≥ ک**: خارا، خاییدن، خرد و... خرد به معنی عقل. در سانسکریت: **kratu**؛ **خاییدن** به معنی به دندان نرم کردن و جویدن باشد. از: **خای + یدن**، جزو اول هم‌ریشه با سانسکریت است: **khad**، **ati**، **khad**. **خاییدن** در سانسکریت: به معنی جاویدن، جویدن. همچنین است «ق» به جای «ک» سانسکریت: **قرمز**: در سانسکریت: **krimi**، **krmih**. **قند**: معرب «کند» از اصل هندی است. در سانسکریت: **khanda** به معنی مطلق قطعه یا پاره؛ مخصوصاً پاره یا تکه قند.

تحول معنایی واژه‌های مشترک

تحولات معنایی شماری از واژه‌های فارسی موجود در زبان‌های شبه‌قاره در فرهنگ *Platts*

گزارش شده است. در اینجا، واژه‌های مشترک فارسی و هندی با صورت آوایی، معنی، سپس نوع تحول معنایی آن‌ها در قیاس با معنایی که در فارسی امروزی دارند، همراه با شواهدی از لغت‌نامه‌ها و متون، در چهار دسته پیدایش، گسترش (توسیع)، کاهش معنایی (تخصیص) و تغییر مدلول (تغییر کاربرد و معنی) ارائه می‌شود.

تغییر، توسیع و تخصیص معنایی

دگرگونی معنایی بیش از هر یک از جنبه‌های دگرگونی زبانی با زندگی و فرهنگ جامعه زبانی پیوند دارد (آرلاتو، ص ۲۲۶). در روند تغییر معنایی، پدیده‌هایی از جمله توسیع معنایی^۱، تخصیص معنایی^۲ و تغییر کاربرد و موارد استعمال^۳ رخ می‌دهد.

در طول زمان و طی تحولات، بسیاری از واژه‌هایی که در باستان و سانسکریت دارای چند معنا بود، در زبان فارسی در طول زمان، تک‌معنایی شد یا تغییر کاربرد و معنی پیدا کرد. این تطور معنایی واژه‌ها به دلایل مختلفی صورت می‌گیرد که مهم‌ترین آن، عوامل اجتماعی است. با ورود اعراب و ترکان به ایران نیز واژه‌های بسیاری وارد زبان فارسی شد که به تدریج به عنوان معادل برای واژه‌های چندمعنایی به کار رفت.

تغییر معنا را عموماً در سه حوزه بررسی می‌کنند: «تعمیم معنایی، تخصیص معنایی و نقل معنا» (قدور، ص ۳۳۰). یکی از نمودهای تغییر معنایی در واژه، تخصیص معنایی است که کم‌تر به آن پرداخته شده است. آرلاتو نیز کاهش معنایی را از علل عمده تغییرات زبانی می‌داند (آرلاتو، ص ۲۲۶-۲۴۶).

تخصیص معنایی (narrowing of meaning) یا همان خاص شدن معنی واژه «عبارت است از آنکه مفهوم ذهنی لفظی را در آنچه در اصل بوده است، کوچک‌تر کنند» (خانلری، ص ۱۰۴). در تعریفی دیگر می‌توان گفت: «گروهی از واژه‌ها برخی معانی اولیه خود را از دست می‌دهند و حوزه کاربرد محدودتری می‌یابند» (صفوی، ص ۱۹۵). اطلاق عام بر خاص، اطلاق کل بر جزء، اطلاق جنس بر نوع از این مقوله است. در تخصیص معنایی، برد معنایی واژه کاهش می‌یابد. واژه‌های چندمعنایی را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد:

۱. واژه‌های چندمعنایی که از همان ابتدا تخصیص معنایی پیدا کرد:

تنها یک معنای این واژه‌ها در دوران پس از اسلام وارد شد. این واژه‌ها را می‌توان به دو دسته تقسیم‌بندی کرد:

۱-۱. اسم

ابزار abzār که تلفظ هندی آن Aujār است. ۱- ابزار، وسیله، ۲- ادویه، چاشنی، ۳- مهارت، کارایی، تخصص، ۴- نیرو، توان، توانمندی، انرژی، قدرت، ۵- نیرومند، توانا، توانمند، پرتوان، قدرتمند، مقتدر.

آهو: از لغت اوستایی sua به معنی تیزرو، در سانسکریت: sāva. و در فارسی امروزی به معنی همان آهو و بزکوهی.

بیشه: در سانسکریت: vrksha به معنی درخت. در فارسی امروز به معنی جنگل.

پند pand = در سانسکریت pathan. ۱- پند، اندرز، رهنمود، نصیحت، ۲- راه، جاده، راه باریک.

چادر: در سانسکریت chatar (چتر شاهی، درفش شاهی)، chatra (چتر) از chad (پوشاندن).

۱-۲. فعل

جستن jastan در سانسکریت: Jōdhá: áyudhyat yōdh. به معنای طلب نمودن و یافتن. در فارسی: ۱. جستن، جهیدن، جهش کردن، ۲. کار آمنت (= غیر عمد) ۳. پدیدار، نمایان، آشکار، ظاهر، معلوم شدن، ۴. اتفاق افتادن، روی دادن. از این واژه‌ها تنها یک معنا وارد زبان فارسی جدید شد.

تنیدن: در سانسکریت: tan, tanóti (توسعه یافتن، گستردن، کشیدن). در فارسی یک معنی کاربرد دارد.

۲. واژه‌های چندمعنایی که معناهای چندگانه آن‌ها کاربرد داشت.

این‌ها واژه‌هایی است که به تدریج تک‌معنایی شده و گاه معانی آن‌ها تا سده گذشته نیز کاربرد

داشته است. این واژه‌ها را در حوزهٔ تخصیص معنا در اسم و مصدر می‌توان بررسی کرد.

۲-۱. تخصیص معنایی در اسم:

رنگ: رنگ / rang / ا. «نوعی آهو» با توجه به گونهٔ هند. با. ranku «نوعی از آهو» (1. Tur. Inar. 559). گونهٔ ایر. با. Ranku بازسازی می‌شود؛ گونهٔ ایر. م. rang نیز عرضه می‌شود. هرن نیز به اشتقاق اشاره کرده است (Horn.GNPET.627).
رنگ: reng / «آهنگی که با آن برقصند، با توجه گونهٔ هند. با. ranga رقص» (Tur. Inar. 10561). گونهٔ ایر. با. Ranga بازسازی می‌شود. گونهٔ ایر. م. Ring نیز عرضه می‌شود.

معنای فعال این واژه امروزه در زبان فارسی همان «لون» است و در سانسکریت ranga که از جملهٔ مغول به بعد این معنی تثبیت شده است.
از معانی دیگر این واژه، رونق کار (جهانگیری)، رواج و رونق کار (برهان قاطع، ناظم الاطباء) است. معنای دیگر رنگ، عیب و عار است. امروزه این معنا به‌طور کلی مطرود شده است.
آبادان: ābādān (= ۱) آباد، حاصلخیز، پرجمعیت، مزروع، ۲) موفق، کامیاب. و در هندی کلمهٔ آباد به همین معنی است و تلفظ آن هم با فارسی امروزی یکسان است (ābād).
معنای فعال این واژه از گذشته تا کنون «جای مسکونی و پرجمعیت» است. در گذشته معنای فربه هم داشت:

«چون یک چندی آنجایگاه ببود [گاو شتر به نام] در خصب و نعمت روزگار گذاشت و فربه و آبادان گشت» (کلیله و دمنه).

دول (دولاب، چرخ): دول (دولاب، چرخ): در سانسکریت: dul (چرخیدن، دور زدن، جنباندن، بالا بردن). امروز این معنا تخصیص یافته است و به معنی چرخ چاه به کار می‌رود. امروزه به‌مرور زمان فقط دو معنی چرخیدن و بالا آوردن را دارد.

دویدن: از دو + یدن. در سانسکریت: dhāvati، dhav (دویدن، جاری شدن). این واژه در طی زمان تخصیص معنایی یافته و فقط معنای «دویدن» در فارسی امروزی کاربرد دارد. البته اصطلاح: چشم دویدن شاید بخشی از معنای دیگری آن را در برگیرد.
گاری: این لفظ از هندی وارد فارسی شده است. چیزی بی مدار و ناپاینده و بی ثبات

را گویند که با اسب کشیده شود. همچنین در زبان هندی به معنی گردونه است و در قرن اخیر وارد زبان فارسی شده است. معنی دیگر گاری (هندی: گردونه) ارابه‌ای که با اسب کشیده می‌شود که در زبان فارسی امروز هم با همین معنا کاربرد دارد.

پور، پوره: پور: پسر، در سانسکریت purta. پوره: پسر و تنه درخت را نیز گویند و در زبان هندی به معنی تمام باشد. از ریشه pur در سانسکریت؛ به معنی پر کردن، مملو کردن و اسم مفعول آن در سانسکریت pūrna است.

جست: جلد و چالاک و چابک باشد و هر چیز که نیک و باندام در جایی نشیند و محکم و نازک و زیبا را هم گفته‌اند. همچنین به معنی تنگ و چسبان است که نقیض فراخ و گشاد باشد. در سانسکریت: cud, cōdati, codati (راندن، تحریک، عجله کردن).

چادر: در سانسکریت: chatar (چتر شاهی، درفش شاهی)، chattra (چتر) از chad (پوشاندن).

ربودن: از ربو + دن، در سانسکریت: ریشه lop، (قدیم‌تر: rop) به معنی شکستن، بستن، پیچیدن، غارت کردن، به یغما بردن.

توسیع یا افزایش معنایی

توسیع یا افزایش، مربوط به زمانی است که شمار مدلول‌های واژه، در گسترش معنایی افزایش یابد. در سیر تحول معنایی برخی از واژه‌ها از اوستایی یا سانسکریت به فارسی پهلوی و دری، مدلول‌های معنایی گسترش یافته است؛ به عنوان مثال:

تنگ: دوال زین مرکب، بعضی آن را از ریشه تنجیدن دانسته‌اند. از ریشه سانسکریت tang, tanc. همچنین با توجه به ریشه او. - tan (کشیدن) (Br. Aiwb. 623) می‌توان گونه ایر. با. tan - ka را بازسازی کرد؛ گونه ف.م. tang (تنگ، باریک) رسیده است (مکنزی، ص ۱۴۵) هرن واژه او. Tancista (نیرومندترین) را راهنما قرار داده است.

روزن: در سانسکریت: rocana فقط به معنای روشنایی و روشن.

ریختن: از سانسکریت ریشه rec (فقط به معنی واگذار کردن، تخلیه کردن).

اما واژه «شکفتن» به گونه دیگری است. انگار در سانسکریت و فارسی باستان آن را در معنی متضاد فارسی امروزی این واژه به کار می‌بردند. در حالی که برای معنی قدیم آن

(سانسکریت) در فارسی امروز، مصدر دیگری را داریم:

شکفتن: در فارسی به معنی وا شدن غنچهٔ گل و خندان شدن باشد (shubh nâti و skubh noti): جدا کردن، شکافتن. بنابراین معنای این واژه از هندی به فارسی به‌طور کاملاً متضاد تغییر کرده است؛ اما ما برای معنی سانسکریت آن (جدا کردن)، مصدر دیگری به نام (شکافتن) را استفاده می‌کنیم.

زبان کردی: با توجه به قدمت زبان کردی و ریشهٔ واژگانی آن چند نمونه هم از این زبان نقل می‌کنیم:

توله: گلی باشد که آن را نان کلاغ و خبازی گویند. و بچه سگ را نیز گفته‌اند. در سانسکریت: tārūna. در زبان فارسی به بچهٔ هر حیوانی «توله» می‌گویند با این حساب توسع معنایی یافته است. همچنین در زبان کردی معنای اولی هنوز کاربرد دارد و درواقع همان گیاه بهاری است که در خبازی به برخی از نان‌های محلی می‌افزایند و همچنین از آن به‌عنوان غذا استفاده می‌کنند.

دایه: به معنای مادر است و در سانسکریت dha است که همان «دا» در زبان کردی ایلامی و اورامی است.

شمار و شمردن: در سانسکریت: smar (ذکر کردن، یاد آوردن). در فارسی امروز این واژه توسع پیدا کرده است؛ یعنی علاوه بر معنای قدیم آن، که «ارزش قائل شدن و توجه کردن، ذکر کردن و به یاد آوردن» است، به معنای «شمارش و حساب کردن» هم کاربرد دارد.

تغییر مدلول (تغییر معنا یا کاربرد معنی)

همان‌طور که دیدیم شمار مدلول‌های واژه در گسترش معنایی افزایش می‌یابد (توسیع) و واژه بر همهٔ انواع آن دلالت دارد، اما در کاهش معنایی، مفاهیم مدلول‌های واژه و شمار آن کاهش می‌یابد (تخصیص). نوع سوم از این دگرگونی نیز وجود دارد که معنا در طی زمان تغییر می‌کند و کاربرد آن عوض می‌شود. این دگرگونی معنایی یا تغییر کاربرد معنی واژه مستقیماً با زندگی و فرهنگ جامعهٔ زبانی ارتباط دارد؛ به‌عنوان مثال:

بت: در عربی صنم گویند. در سانسکریت: bhuta است به معنی شبیح. در فارسی همان معنای عربی را دارد.

چالش: اسم مصدر از چال و چلیدن. در سانسکریت: chala از ریشهٔ chal (حرکت کردن)، متحرکت و غیرثابت. این واژه و کاربرد آن از زبان انگلیسی و واژهٔ chaleng گرفته شده است. و واژه «چاله» در فارسی کاملاً با تغییر و تفاوت معنایی کاربرد دارد. **خرم:** شادمان و خوش‌وقت. در سانسکریت: suramya (دوست داشتن). **خروش:** بانگ و فریاد با گریه یا بانگ بی گریه. در سانسکریت: klos (هلهله)، kros.

درز: شکاف جامه را گویند که دوخته باشند. در سانسکریت: darh (محکم کردن). **روز:** در سانسکریت: rocish رونق و جلاف روشنایی. **کوشیدن:** در سانسکریت: kushnati (کشیدن). **ریدن:** در سانسکریت: riyāti (آزاد گذاشتن، دواندن). شاید معنای «تخلیه کردن» امروزی صورتی دیگر از همان آزاد کردن یا آزاد گذاشتن اصل واژه باشد. **آرام:** مرکب از a پیشوند و مصدر اوستا: ram به معنی استراحت کردن. در سانسکریت: rāmyati.

اندوختن: به معنی جمع کردن، فراهم کردن است: به معنی قرض و پس دادن هم آمده است. در پهلوی: handōxtan. مرکب از ham: tōxtan (گرد آوردن، کسب کردن، پرداختن)، از ایرانی باستان (han: taug) مشتق از سانسکریت tuj, turjati به معنی فشار دادن، راندن، انداختن، پراندن. **انگاردن:** به معنی پنداشتن، گمان بردن. در پهلوی: hangārtan، در فارسی باستان: ham: kârayati مرکب از han + kar در اوستا: جزء دوم، kar، به معنی «کردن» است که همراه با han به معنی «به پایان رساندن» است. در سانسکریت kal پیش بردن، راندن، پرداختن، sam: kalita به معنی روی هم نهاده، جمع شده.

بهار: بتخانهٔ چین و آتشکدهٔ ترکستان و خانهٔ طلاکاری شده و منقش بود. و بت را نیز گفته‌اند که به عربی صنم خوانند. در سانسکریت: vihara به معنی: دیر، بتخانه. **پیدا:** در سانسکریت: Padāti, Padâtika. زبان اردوی امروز هند و پاکستان به معنای «زایش» است. فارسی به معنای یافتن.

پیشه: شغل و کار و کسب و عمل. در سانسکریت: pesa آراسته، زیبا.

ترفند: به معنی محال و بیهوده. در سانسکریت: trápatē (انتقال یافتن، تغییر دادن).
سترون: زن نازآینده و عقیم را گویند. در سانسکریت: starī (بی حاصل، ناصالحیز).
سخت: در سانسکریت ریشهٔ caknoti, cak (توانستن، قدرت داشتن). در سانسکریت: cakta (توانا).

شستن: از سانسکریت (زدن، پایمال کردن)؛ اما در فارسی به معنی «پاک کردن» است. البته در اصطلاح فارسی امروز «کسی را شستن» کنایه از تحقیر کردن و پایمال کردن و... است که شاید گونه‌ای از این معنا باشد که صورت اصطلاحی آن به این شکل هنوز کاربرد دارد. همین‌طور در قدیم در بسیاری از مناطق لباس‌ها و... را با پا می‌شستند. در هر صورت معنای این واژه در فارسی امروز متفاوت از قدیم است.
گند: بوی بد را گویند. در سانسکریت: gandhá (بو، عطر خوشبو) و دقیقاً متضاد با معنای امروزی بوده است.

مرغ: در سانسکریت: morga (حیوان جنگلی).
نالیدن: از نال + یدن. در سانسکریت: nard (غریدن، جیغ کشیدن).
مفت: در سانسکریت: moc (آزاد کردن، خلاص کردن) و mukta دور انداخته.
نواختن: به معنی سرآیدن و بانگ زدن. خوش کردن. از نواخ + تن از ni + vac. در هندی: سخن گفتن، تکلم کردن، فحش دادن. در سانسکریت: nitvac سخن گفتن.
نال: نال میان خالی را گویند. سانسکریت: nala, nada و nâli: ریشهٔ قلم. در زبان اردو نیز به کار می‌رود.

نیام: به معنی غلاف شمشیر است. در سانسکریت: nigamā (گنجایش).

نمونه‌های دیگر از اشتراک واژه‌ها و آواهای اوستا و هندی باستان با واژه‌های زبان کردی:
توان: قوت، قدرت، توانایی. در سانسکریت: tav, tavīti. در زبان کردی هم tav کاربرد دارد.

گوالیدن: به معنی بالیدن و نمو کردن؛ اعم از انسان و حیوان (از گوال + یدن: بالیدن، در سانسکریت vardh + vi به معنی «نمو کردن، رشد کردن» و واژهٔ **گوالیده:** نمو کرده، نشو و نما یافته. در زبان فارسی همین معنا هنوز کاربرد دارد. همچنین در لغت کردی:

به‌معنای توپره و گونی جای علوفهٔ اسب و استر است. لابه: به‌معنی چرب‌زبانی و تملق و سخن باشد. lap پرگویی کردن. lâlapīti (نالاه کردن، فریاد کردن). به‌نظر می‌آید استعمال مصدر «لالکیدن» در کردی به‌معنی عجز و لابه کردن از همین ریشه باشد. ناشتا: هم در زبان فارسی و به‌خصوص در زبان کردی دقیقاً به همین معنا کاربرد دارد:

Nāšta {ن (نفی، سلب) + آشتا} در سانسکریت: ۱- نخورده ماندن از بامداد تا پاسی از روز، ۲- کسی که از بامداد تا پاسی از روز چیزی نخورده است.

نمونه‌هایی از واژه‌های مشترک فارسی و اردو با ریشهٔ مشترک:

برخی از کلمات دارای ریشهٔ مشترک فارسی و اردو را برای مثال به‌اختصار می‌آوریم: ۱. کردن: کوتاه، ۲. دندان: دانت، ۳. کار: کام، ۴. او: او، ۶. گونه: کان، ۶. قیچی: کنچی، ۷. پرسیده: پوچینا (در اصل پوچینا)، ۸. آمدن: آنا، ۹. اخگر: جرقه آتش، آگ: آتش (اگر در کردی، ریشهٔ باستانی دارد) ۱۰. نهی: نی: نه، ۱۱. سوزن: سویی، ۱۲. دیو: دیو (Deva)، ۱۳. بزرگ: بروهی (بیر)، ۱۴. گل: پهول، ۱۵. آهو: هرن، ۱۶. اشک: آنسو، ۱۷. بیا: آ، ۱۸. پرسو: پریروز، ۱۹. جوجه: چوزا، ۲۰. گاو: گایی (cow) (کردی: گا)، ۲۱. دیکهنا: دیدن.

نمونه‌هایی از واژه‌های مشترک فارسی و هندی با ریشهٔ یکسان

تعداد واژه‌های فارسی مشترک فارسی و هندی با یک ریشه و معنای مشترک بسیار است که به‌مشتی از خروار بسنده می‌کنیم:

ابر: در سانسکریت: abhra و abbhra. مرکب از ab – bhra به‌معنی برنده و حامل آب. افگانه: بچهٔ نارسیده راگویند که از شکم انسان یا حیوان دیگر سقط شود. افکندن و افگندن: در پهلولی afgandan، apakandah مرکب از پیشوند kantapa. در سانسکریت: khah (کندن)، انداختن، بر در انداختن، ساقط کردن، دور کردن. پاشنه: در سانسکریت: parshni؛ پژمان: افسرده و بی رونق و غمناک و مخمور و اندوهگین باشد. در سانسکریت: pratitman. مخالفت کردن، اعتراض کردن.

پژوهیدن: خردمند و عاقل و زیرک و دانا را گویند. در سانسکریت: pratived / پشت: در سانسکریت: prsrtha prsrhti. **ترسیدن:** در سانسکریت: tras, trasati / **توش:** تب، طاقت و توانایی. در سانسکریت: tav, taviti / **خشت:** در سانسکریت: ishtaka (آجر خام و پخته را گویند) / **داغ:** در سانسکریت: daga, daga (گرما، تابستان) / **درشت:** در سانسکریت: dharsh / **دژ(ژ):** قلعه و حصار، سانسکریت: dehi (سد، بارو و حصار). همچنین دژ در معنای زشت و بدخوی و خشم و قهر به کار می‌رود: در سانسکریت: dur, dush / **دم** (در مقابل بازدم): در سانسکریت: dham, dhamiti (نفس کشیدن، دمیدن). / **رود:** در سانسکریت: srotas (جریان آن، بستر رود، رود). / **ستادن:** چیزی گرفتن. در سانسکریت: sta (دزدیدن). / **سرودن:** در سانسکریت: rish, crav. آواز خواندن، تغنی کردن، سراییدن. / **نیرو:** زور قوت و توانایی. در سانسکریت: narya / **فر:** پیشوند است به معنی پیش جلو، به سوی جلو، مانند کلمات: چ فرسوده، فرمان، فرخجسته. در سانسکریت: pra / **فرا:** fara پیشوند (به، به سوی، در) در سانسکریت: prak (پیش، جلو). / **فراموش:** در سانسکریت: pra + marsh, mrshyate (از یاد بردن). **فرامشت:** faramusht در سانسکریت. Pramrshta, pramrshta / **فرستادن:** در سانسکریت: pra + stha (فرستادن، بیرون کردن). / **کاشتن:** در سانسکریت: krsh, krshati / **زراعت کردن:** کشیدن: از کش + یدن. جزو اول در سانسکریت: karsh / **کود:** توده و خرمن غله را گویند و باری که بر زمین زراعت ریزند تا زمین قوت گیرد. در اوستایی و در سانسکریت: gutha / **کنیز:** در سانسکریت: khanya و این کلمه مرکب است از کن (زن) + یز (پسوند تصغیر). / **مار:** در سانسکریت mara به معنی میراننده و کشنده است. / **مانستن:** به صفت چیزی شدن باشد؛ یعنی شبیه و مانند و نظیر شدن. نوک که «مانستن» را از ریشه ma، سانسکریت mana (عکس، تصویر، ظهور، شباهت). / **مردن:** در سانسکریت: mar (مردن). / **مگس:** در سانسکریت: maksh, maksha و makshika. **ناو:** جوی آب را گویند و هر چیز دراز میان خالی را هم گفته‌اند. به معنی سوراخ هم آمده است (ناودان هم از همین ریشه است) در سانسکریت: navaja / **نوباوه:** هر چیز نو درآمده را گویند؛ عموماً میوه نرسیده. از نو (تازه) + باوه (در سانسکریت: bhava (از ریشه bhū به معنی شدن، گردیدن، بودن). / **نیوشیدن:** شنیدن و گوش کردن. در سانسکریت: ghosh, ghoshati با a (شنیدن، گوش دادن).

واژه‌های فارسی با تخصیص یا توسیع و تغییر معنا در زبان اردو

اردو	فارسی امروز	معنی واژه در فارسی قدیم
در	دروازه شهر	دروازه: در فارسی به معنی «در» و در برخی از گویش‌های محلی به معنی دروازه بوده است.
ماشین	وسیله حمل بار	گاری: در فارسی هر وسیله‌ای که انسان یا چیزی را حمل می‌کرده است.
زمستان	طبع سرد	سردی: هوای سرد، غذایی که طبع سرد دارد.
تابستان	غذایی که طبع گرم	گرمی: هوای گرم، غذایی که طبع گرم دارد. در فارسی باستان در کتیبه بیستون «گرم پده» به معنی تیرماه است.
توسیع معنا: هر نوع چهارپا	کسی که بر وسیله حمل و نقل سوار است.	سوار: به معنی کسی که اسب او را می‌برد. سواری از معنی اسب بوده است.
تخصیص: متولد شدن	تخصیص: ایجاد شدن، به وجود آمدن	پیدایش: به معنی ایجاد و تولد بوده است.
ثروت	مال و پول و ملک و ثروت	مال: به معنی حیوانات و چهارپایان
تخصیص: حواس، احتیاط کن	تخصیص: هوش و حافظه	هوش: در فارسی قدیم به معنی مرگ بوده است. هوش (هش): در فارسی قدیم به معنی هوش و استعداد و حواس بوده و ما کلمه هشدار را استفاده می‌کردیم.

واژه‌های اردو با تغییر معنی در فارسی

معنی اردو	معنی فارسی	واژه با تغییر معنی
توان، انرژی	ظرفیت	۱. حوصله
متولد شده	یافته	۲. پیدا شده
غذا	خوردنی	۳. خوراک
پختن	ساختن	۴. بنا
مواظب	با هوش و حواس	۵. هوشیار

معنی اردو	معنی فارسی	واژه با تغییر معنی
پیوستن	درست شدن	۶. جور شدن
شمشیر	شیء تیز	۷. تیغ
ازدواج	خوشی	۸. شادی
کسی که غریب است، غربت	باغ، بیرون از جایی، آزاد	۹. پردیس
رؤیا	خفتن، خوابیدن	۱۰. خواب
گرفتار عشق مجرم	در بند، کسی که مشکلی دارد	۱۱. گرفتار
حواس	حافظه	هوش
آشیانه	جای نشستن	نشیمن
مادر مادر	مادر بزرگ	نه نه (ننی)
مژه	پلک	پلک
نافله (ساعت ۱۱ صبح)	غذا	چاشت
هر چیز دردار	جای مایعات	دبه
ماشین	فرغون	گاری
صلوات	سلام	درود
نگران، تو فکر بودن	ناراحت، آشفته	پریشان
فرزند	بهره‌مند	برخوردار
اذیت شدن، خسته	ذلیل شدن، بیچاره شدن	خوار شدن

ب) واژه‌های هندی متداول در فارسی (بدون تغییر معنا)

برخی از واژه‌ها در مبادلات فرهنگی، مستقیماً از هندوستان وارد زبان فارسی شده است؛ مانند سمسار، پنکه، نیلوفر و... شناخت این واژه‌ها هم در امر آموزش یاری‌دهنده است و هم بدین وسیله با لغاتی که در اصالت هندی آن‌ها تردیدی نیست آشنا می‌شویم. با استفاده از لغتنامهٔ دهخدا، فرهنگ فارسی معین و برهان قاطع و طبق بسامدی که گرفته شد، به این نتیجه رسیدیم که حدود ۵۰۰ واژه مستقیماً از زبان هندی وارد زبان فارسی دری شده است. در فرهنگ‌های یادشده هم این مطلب به تفصیل بیان گردیده است. در این جستار تنها نمونه‌هایی چند از این واژه‌ها را به‌عنوان شاهد مثال ذکر می‌کنیم. واژه‌هایی مثل انبه، بنگ، پاتیل، پنکه، پته، چلو، سمسار، شترنگ، شرطه، کندر، کرور،

کوتوال، گلوله، گونی، لاک، لیمو، نارنج، نوکر، هلاهل، الکللی و... از زبان هندی وارد فارسی شده است. برخی از آن‌ها مانند «کوتوال» تنها در متون قدیم مشاهده می‌شود؛ اما برخی دیگر در زبان فارسی تا امروز هم کاربرد دارد یا حتی در قرن معاصر وارد زبان فارسی شده است.

بَنگ: (در سانسکریت: bhanga، در هندی: bhanga) گیاهی (گردی) از کوبیدن برگ‌ها و سرشاخه‌های گلدار شاهدانه گیرند که به مناسبت داشتن مواد سمی و مخدره در تداوی به مقادیر بسیار کم مورد استعمال دارد و مانند دیگر مخدرات به مصرف تدخین نیز می‌رسد؛ پاتیل: patil (در سانسکریت: patila دیگ بزرگ مسی، تیان؛ چلو: چلاو = چلاو، هند، چاول، برنج) غذایی که از برنج با روغن و کره پزند؛ پلو: (polow/1.) برنج آب‌پز، کاربرد این واژه به صورت پلاو قدیمی‌تر است. ظاهراً به سبب گرفتن آب جوشیده برنج به وسیله پالونه (صافی) این تسمیه صورت گرفته است. پلو یا پلاو هر دو از مصدر پالودن مشتق شده است؛ para – daw-a بازسازی می‌شود به پالونه، پالوده (فالوده) (ابوالقاسمی، ص ۴۰). شترنگ: همان شطرنج معرب (بازی) از سانسکریت caturanga (دارای چهار لبه یا چهار حد) شامل چهار جزء: فیل، رخ، اسب، پیاده؛ کندر: به ضم اول، صمغی خوشبو از درختی به همین نام، در سانسکریت kunduruka, kundur, Kundu, kundura؛ کرور: (korur) (هندی) واحد شمار، و آن نزد هندوان ده میلیون است که معادل صد لک باشد؛ کوتوال: نگهدارنده قلعه و شهر، کوت به معنی قلعه است. در سانسکریت pala: kota (محافظ قلعه) مرکب از دو جزء: kota و kotta در سانسکریت به معنای قلعه و دژ نظامی pala + (محافظ، حامی، نگهبان) که در فارسی به معنای همان نگهبان دژ و قلعه در متون قدیم رایج بوده است. هلاهل: زهری را گویند که هیچ تریاق علاج آن را نکرده و در ساعت بکشد. در سانسکریت: hala hala.

ج) واژه‌های فارسی متداول در هندی (بدون تغییر معنا)

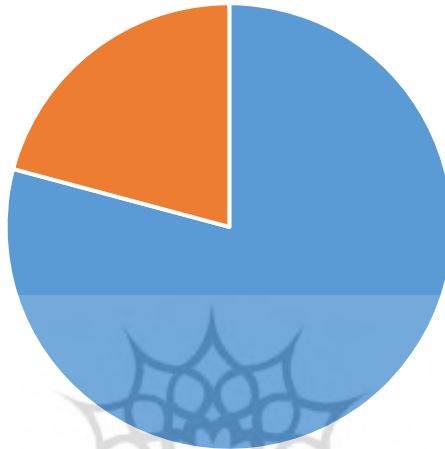
با توجه به سابقه حضور مردم و مهاجران ایرانی در شبه‌قاره و تعاملات آن‌ها بویژه در دوران بعد از اسلام، مغول و تیموری، با تکوین بسیاری از پدیده‌ها، صورت‌های واژگانی آن‌ها نیز به زبان‌های شبه‌قاره راه یافته است.

تعداد لغات یافته‌شده در این بخش حدود ۱۹۰۰ است. البته در این فهرست تعدادی از لغات عربی (لغات عربی که از طریق ورود زبان فارسی در زبان هندی رایج شده است) نیز مشاهده می‌شود. بنابراین این واژه‌ها چون با شکل و صورت زبان فارسی «بدون حرف تعریف» یا «تنوین» وارد هندی شده است، بیشتر صبغه فارسی دارد. از این رو یا تسامح این قبیل واژه‌ها را هم در بسامد آماری آوردیم. استخراج لغات فارسی متداول در زبان هندی بر اساس فرهنگ لغت *Adarsh hind shabd-kosh*، یکی از معتبرترین واژه‌نامه‌های هندوستان، صورت پذیرفته است؛ برای نمونه: پار، پاره، تخم، تر، ترازو، تشنه، تن، تنک، جنگل، چرخ، چرم، دام، دور، دوش، راز، رام، ریش، ریو، ستور، شست، فرشته، فلفل، کبوتر، گرم، گره، گوش، ماست، مهر، مشت، مشک، من، منش، موش، میش، میغ، نرم، نماز، یک و... .

تعداد بسیار و قابل توجهی از واژه‌ها نیز مثل واژه‌های فوق در فارسی و هندی مترادف و یک‌معناست و تنها در تلفظ صامت‌ها و مصوت‌ها (آوایی) یا حداکثر یک واج با هم اختلاف دارد؛ مانند بام، سایه، شکر، شنا.

شواهد واژگانی فارسی قدیم بدون تغییر معنا در اردو و با تغییر معنا در فارسی امروز
بخیه: در فارسی امروز یعنی دوختن در عمل جراحی؛ در فارسی قدیم و اردو به معنی دوختن است. **خوراک**: در فارسی امروز با توسیع معنی هرچیز خوردنی و در فارسی قدیم و زبان اردو به معنی غذاست. **تیغ**: در فارسی امروز یعنی هرچیز نوک‌تیز و برنده و در فارسی قدیم و اردو یعنی شمشیر. **هش**: در فارسی امروز به معنی هوش و در زبان اردو و فارسی قدیم به معنای هوش و حواس است. **روزگار**: در فارسی امروز یعنی روزگار، دوره، که به جای روزگار گاهی روز را به کار می‌بریم و در فارسی قدیم و زبان اردو فقط به معنی روز یا دوره به کار می‌رود.

بسامد واژگان مشترک در دو زبان فارسی و هندی بدون تغییر معنا



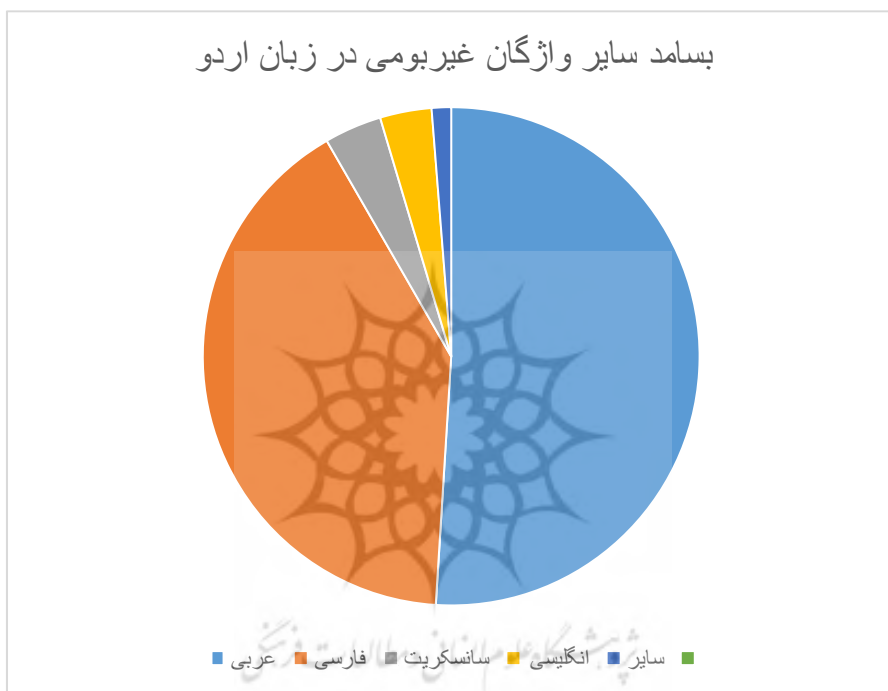
■ واژگان هندی متداول در فارسی ■ واژگان فارسی متداول در هندی ■ واژگان مشترک

بسامد واژگان مشترک زبانهای فارسی و هندی بدون تغییر معنا و فارسی با ریشه هندی



واژگان فارسی با ریشه هندی هندی متداول در فارسی فارسی متداول در هندی

حدود ۱۹۰۰ واژه فارسی متداول بدون تغییر معنا در زبان هندی وجود دارد. ۵۰۰ واژه هندی متداول در فارسی یافت شد. همچنین ۳۰۰ واژه موجود در زبان فارسی با ریشه هندی و سانسکریت مشاهده شد.



طبق تحقیقات بخش وسیعی از لغات زبان اردو را فارسی تشکیل می‌دهد. مجموعه لغات زبان اردو، پنجاه هزار واژه است که ۷۵۸۸ لغت عربی، ۶۰۵۰ لغت فارسی، ۵۵۵ لغت سانسکریت، ۵۰۰ لغت انگلیسی و ۱۸۸ واژه دیگر آن از زبان‌های گوناگون وارد شده است و بقیه لغات بومی است» (نک: سید احمد دهلوی، نویسنده کتاب فرهنگ آصیف‌ها).

نتیجه‌گیری

تحلیل و نتیجه‌ای که از این مطالعه برمی‌آید، این است که در آموزش زبان فارسی به غیر فارسی‌زبانان (زبان‌آموزان شبه‌قاره) به‌خصوص برای مهارت بخش خواندن و درک مطلب و

نگارش بهتر است ابتدا با آموزش واژه‌های مشترک دو زبان که معنی یکسان هم دارد و تنها در تلفظ متفاوت است، فرایند آموزش را آغاز کنیم. سپس واژه‌های مشترکی را که در طی زمان تغییر معنا یا توسیع و تخصیص معنایی یافته توضیح دهیم و در مرحله نهایی به واژه‌های مشابهی بپردازیم که ریشه معنایی مشترک دارد. آموزش واژه‌های عربی مشترک رایج در دو زبان با حفظ یا تغییر معنی در بین این واژه‌ها می‌تواند فرایند یادگیری را برای این زبان‌آموزان آسان‌تر کند.

حدود دو هزار و اندی واژه مشترک رایج در ایران و شبه‌قاره (ریشه ایرانی، هندی و عربی) با مشتقات آن‌ها یافت شد که بخشی از آن‌ها از لحاظ نوشتاری و آوایی کاملاً یکسان است و تعداد دیگری نیز از لحاظ نوشتاری (تعداد حروف تهجی) یکی است و تنها در بخش آوایی (تلفظ صامت و مصوت) در دو زبان متفاوت است. بنابراین این تعداد قابل توجه واژه، که ذکر همگی آن‌ها در این مقاله ممکن نیست، خود می‌تواند شاهدی آشکار بر شباهت بسیار نزدیک این دو زبان و امکان تسریع یادگیری مهارت خواندن و درک مطلب، شنیدن و حتی نوشتاری زبان‌آموزان باشد. در بحث دستور زبان نیز شایسته است ابتدا بر شباهت‌ها (ترتیب ارکان جمله، فعل‌ها، مشترکات قید و صفت و زمان‌ها) متمرکز شویم و ساختار جمله را به صورت مثال‌ها و برابره‌های دستوری دو زبان به زبان‌آموز آموزش دهیم.

طبق نمودارهای آماری موجود در مقاله، ۱۹۰۰ واژه فارسی متداول در هندی بدون تغییر معنا و ۵۰۰ واژه هندی متداول در فارسی و ۳۰۰ واژه موجود در زبان فارسی با ریشه هندی و سانسکریت یافت شد. زبان اردوی امروزی نیز در نتیجه اختلاط سه زبان فارسی، هندی و عربی برای برقراری ارتباط کلامی میان نظامیان این سرزمین شکل گرفت. زبان اردو از لحاظ ریشه واژگانی، چیزی بین زبان‌های هند و آریایی و زبان ایرانیانی است که از ایران و آسیای مرکزی به شمال هند روی آورده بودند. عناصر واژگانی عربی نیز در زبان دو کشور ایران و پاکستان به دلیل ورود اسلام غلبه یافت. از سوی دیگر این زبان در کشور هند با تأثیر از فرهنگ بومی و دریافت واژه‌های سانسکریت، همچنان اصالت خویش را حفظ کرده است.

منابع

- آرلاتو، آنتونی، درآمدی بر زبان‌شناسی تاریخی، ترجمه یحیی مدرسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۳.
- ابوالقاسمی، محسن، ماده‌های فعل‌های فارسی دری، ققنوس، تهران، ۱۳۷۳.
- آذرنوش، آذرتاش، راه‌های نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان عرب جاهلی، توس، تهران، ۱۳۷۴.
- برهان، محمدحسین بن خلف تبریزی، برهان قاطع، به اهتمام محمد معین، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۱.
- جلالی نائینی، سید محمدرضا، گزیدهٔ سروده‌های ریگ‌ودا، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۲.
- خانلری، پرویز (ناتل)، تاریخ زبان فارسی، نشر نو، تهران، ۱۳۶۵.
- سروش، نصرالله و شهریار نقوی، فرهنگ اردو - فارسی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ۱۳۷۳.
- صفوی، کوروش، درآمدی بر معنی‌شناسی، سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۳۷۹.
- علامة فلسفی، احمد، اردو در سفر، پیام آزادی، تهران، ۱۳۸۱.
- قدور، احمدمحمد، مبادی اللسانیات. دارالفکر المعاصر، بی‌جا، ۱۹۹۹.
- قرشی، امان‌الله، ایران‌نامک: نگرشی نوبه تاریخ و نام ایران، چاپخانه مهارت، بی‌جا، ۱۳۷۳.
- محمد عبداللطیف، جدید لغات فارسی، کتابستان پبلشنگ کمپنی، لاهور، بی‌تا.
- معین، محمد، فرهنگ فارسی معین، امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۱.
- مکنزی، دن، فرهنگ کوچک زبان پهلوی، ترجمه مهشید میرفخرایی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۳.
- منصوری، یدالله، بررسی ریشه‌شناختی فعل‌های زبان پهلوی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، نشر آثار، تهران، ۱۳۸۴.
- هرن، پاول و هاینریش هوبشمان، اساس اشتقاق فارسی، ترجمه و تنظیم با نقل شواهد فارسی و پهلوی از جلال خالقی مطلق، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۶.
- هوبشمان، هاینریش، تحول آوایی زبان فارسی، مترجم بهزاد معینی سام، امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۶.

- Bartolomae, Christian, *Altiranisches Worterbuch Berlin*, W. de Gruyter, Berlin, 1904.
Benveniste, E, *Origines de la formation des noms en - Europeen*, paris, 1973.
Crahe, R., *Die indogermanischen sprache*, strassburg, 1942.
Horn, p., *Grundriss der Neuper sischen Etymologie*, Strassburg, 1893.
Hubschmann, H., *Persisch Studien*, strassoburge, 1895.
Turner, R. L., *A comparative Dictionary Of The indo - Aryan Langages*, London, 1966.